

پیامبر «عزیز علیه» و «حریص علیه» است

مظاهری گفت: پیغمبر از جنس خودتان آمده است چقدر آلوده بودید، پیغمبر از همین محیط آلوده آمده و صفتش اینست که «عزیز علیه» خیلی دلش برای شما می‌تپد و «حریص علیه» خیلی مشتاق به آدم شدن شماست.



مظاهری گفت: پیغمبر از جنس خودتان آمده است چقدر آلوده بودید، پیغمبر از همین محیط آلوده آمده و صفتش اینست که «عزیز علیه» خیلی دلش برای شما می‌تپد و «حریص علیه» خیلی مشتاق به آدم شدن شماست.

به گزارش خبرگزاری مهر آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود بیاناتی فرموده که متن آن برای علاقمندان در پی می‌آید. بحث ما انشاء الله باشد برای هفته آینده و امشب باید اظهار ارادتی به نبوت و ولایت داشته باشیم؛ و چون در جلسه اخلاق چهارشنبه برای حوزه راجع به امام صادق «ع» صحبت کردم، از امام صادق اجازه می‌خواهم که جلسه الان مربوط به نبوت باشد. ولادت پیغمبر اکرم «ص» در سال عام الفیل بود، ولو اینکه سال عجیبی بود؛ یعنی در آن سال بود که پرنده‌ها آمدند و لشکر عنود کفر را نابود کردند و پیغمبر در آن سال به دنیا آمدند. اما محیط فوق العاده آلوده بود. هم از نظر اقتصادی غارت‌گری‌ها و ظلم‌ها و اختلاف طبقاتی‌ها بود و هم از نظر اخلاق فحشا یک چیز ساده‌ای برای زن و مرد بود، و بالاخره چیزی که نداشتند فضیلت بود و چیزی که داشتند همه زدالت‌ها بود. قرآن به این اشاره دارد. قرآن یکی از معجزه‌های بزرگ پیغمبر را همین می‌داند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ التَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ» [۱]

قسم به این کهکشانی‌های متحرک که این پیامبر، پیامبر است. دلیلش هم اینست که در آن محیط آلوده، نه تنها آلوده نشد، بلکه توانست آلودگی را رفع کند و توانست آن محیط فوق العاده غیر مقدس را فوق العاده مقدس کند.

مثال عوامانه‌ای بزنم تا توجه کنید که این آیه شریفه از معجزات بزرگ پیغمبر اکرم است. یک حوض به تمام معنا آلوده باشد و پر از میکروب و آلودگی باشد و یک استکان آب زلال و بدون میکروب در حوض ریخته شود، فوراً رنگ حوض را پیدا می‌کند و نمی‌تواند استقلال و تقدس خودش را حفظ کند. حال اگر این استکان آب به تمام معنا زلال، به این حوض بگوید من رنگ تو را که نمی‌گیرم، تو را هم به رنگ خود درمی‌آورم و آن استکان آب را در حوض بریزد و چنین شود. آن یک استکان آب حوض آلوده را به حوض زلال مبدل کند. معلوم است که این معجزه است. محیط آن زمان و پیغمبر اکرم همین است. یک نفر چهل سال در یک محیط فوق العاده آلوده باشد. آلودگی به آن اندازه که شما هر زدالتی را توجه کنید، آن محیط داشت و هر فضیلتی را که توجه کنید، آن محیط نداشت. پیغمبر اکرم در آن محیط رنگ محیط را نگرفت و به قول قرآن هوا نشد و رنگ محیط را نگرفت، بلکه محیط را به رنگ خود درآورد. معلوم است که این معجزه است و اگر قرآن بعد از قسم می‌گوید: فکر عوامانه بکن، مثل شماره انگشتان برایت معلوم می‌شود که این پیغمبر، پیغمبر است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ التَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ»

در آن محیط آلوده گمراه نشد و رنگ محیط را نگرفت، بلکه به مرور زمان با آن استقامت توانست یک تقدس خاصی به محیط بدهد. البته بودند اما خیلی کم بودند که آن آلودگی را نداشتند و از جمله کسانی که جداً باید بگوییم در سرحد کرامت و معجزه است، حضرت خدیجه است. پیغمبر اکرم وقتی بزرگ شدند برای حضرت خدیجه تجارت می‌کردند. حضرت خدیجه از صداقت و صمیمیت و جاذبه پیغمبر اکرم «ص» تمایل شدید به پیغمبر اکرم پیدا کرد، درحالی که پیغمبر اکرم از نظر دنیا هیچ نداشتند و حتی پدر و مادرشان از دنیا رفته بودند و زیر نظر حضرت ابی طالب زندگی می‌کردند. اما با صداقت و امنیت که موجب جذابیت پیغمبر بود، حضرت خدیجه تمایل پیدا کرد و اظهار ازدواج کرد و پیغمبر اکرم قبول کردند. من خیال می‌کنم اینها مطالب عادی نیست، بلکه خرق عادت است و به این صورت درآمد است و یک مطالب تقدیری از طرف خدا به این صورت درآمد است و بالاخره پیغمبر اکرم «ص» در ۲۵ سالگی با این خانم ازدواج کردند. این خانم یک جمله‌ای گفت که معلوم می‌شود خیلی بالا بوده و به این جمله که عمل شد، معلوم می‌شود که خیلی شریف بوده است. جا داشته است که مادر ائمه «ع» شود و زن پیغمبر اکرم «ص» شود.

صندوقچه‌ای همراهش بود و در شب عروسی نزد پیغمبر اکرم آمد و گفت یا رسول الله من کلفت شما هستم. این مال من هم مال شماست. و من اجازه می‌دهم شما این مال را تصرف کنید در هرچه می‌خواهید. و این مال حضرت خدیجه علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی برای فقرا و مستمندان خیلی عالی درآمد، برای تقویت اسلام هم خیلی عالی درآمد. برای اینکه وقتی پیغمبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» مبعوث به رسالت شد و هرچه کردند پیغمبر دست برنداشت، شعب ابی طالب را جلو آوردند. امیرالمؤمنین «سلام‌الله‌علیه» در نهج البلاغه می‌فرماید و خطاب به اهل مکه و کفار قریش است که شما کسانی بودید که ما را سه سال در شعب ابی طالب زندان کردید. شب‌ها از سرما و روزها از گرما و بچه‌های ما از گرسنگی مردند و زنهای ما پوست گذاشتند اما این مسلمانها که کم بودند و بیش از ۴۰ نفر ایمان نیاورده بودند، اما مال حضرت خدیجه اینها را اداره کرد. یعنی سه سال در زندان با شکنجه بودند و حضرت خدیجه در شعب نرفته بود و مالش را صرف مسلمان‌ها کرد. البته حضرت ابی طالب خدمت می‌کرد، اما مخفیانه بود، برای اینکه احساسات کفار را تحریک نکند، اما بتواند برای اسلام عزیز کار کند، حتی ایمانش را نیز مخفی کرده بود، اما خیلی کار کرد. از همین جهت نیز وقتی پیغمبر اکرم «ص» از شعب ابی طالب بیرون آمد،

شش ماه طول نکشید که حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه را از دست داد و پیغمبر نتوانست در مکه بماند. البته هجرت پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله وسلم» موجب تقویت اسلام شد، اما پشتوانه بودن پیغمبر اکرم و مسلمانان در مکه، مرهون زحمات حضرت خدیجه و آن سیاست او بود. پیغمبر اکرم «ص» چهل سال در این محیط آلوده زندگی کرد و بالاخره در شب عید مبعث به رسالت مبعوث شد. پیغمبر اکرم به خاطر آلودگی محیط در غار حرا زندگی می کرد و شبانه روز در آنجا بود. وقتی هم امیرالمؤمنین با آن معجزه ها به دنیا آمد و پیغمبر اکرم پرستاری حضرت امیرالمؤمنین را کردند تا بچه بزرگ شد و بالاخره از وقتی به دنیا آمد تا وقتی پیغمبر اکرم به رسالت مبعوث شد، زیر نظر پیغمبر اکرم «ص» بود، لذا در نهج البلاغه می فرماید: من مثل بچه به دنبال شیر، اینگونه به دنبال پیغمبر بودم.

لذا در این اواخر پیغمبر اکرم «ص» ایشان را به غار حرا می بردند. البته غار حرا فقط مربوط به عبادت نبود، البته ما نمی توانیم درک کنیم که در حرا چه خبرهاست. امیرالمؤمنین «ع» در نهج البلاغه می فرماید: پیغمبر اکرم در زمانی که هنوز به رسالت مبعوث نشده بود، در حرا به من می گفت یا علی! «تسمع ما اسمع و تری ما أری»، آنچه می شنوم، می شنوی و آنچه می بینم، می بینی. معلوم می شود قبل از بعثت در غار حرا خبرها بوده است. از عالم ملکوت «تسمع ما اسمع و تری ما أری» بوده است. و علی کل حال پیغمبر اکرم به رسالت مبعوث شدند و به خانه آمدند، مثل اینکه حضرت خدیجه تهیاً داشت و مهیا بود و لذا تا پیغمبر اکرم «ص» فرمودند آن وعده خدا که بنا بود مقدر شود، مقدر شد، حضرت خدیجه ایمان آوردند. پیغمبر اکرم «ص» توقفی کردند که تاریخ نویسان می نویسند: استراحتی کردند و جبرئیل آمد و آیات اول سورة مزمل را آورد. آیات انصافاً خیلی بالاست: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ، قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا...» [۲]

یا رسول الله! ای کسی که عبا نبوت به دوشت آمده است، بار سنگینی به دوشت آمده و باید برای رساندن این بار سنگین به منزل، تلاش و کوشش شبانه روزی داشته باشی. شبت برای خدا و روزت برای مردم باشد. در شب، «قُم اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا، نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا» و روزت نیز برای مردم و برای نبوت و برای این کار سنگینی که به دوشت آمده است.

پیغمبر اکرم «ص» بلافاصله یک جلسه گرفتند و به امیرالمؤمنین چون پسر حضرت ابی طالب بود و شرافت داشت، درحالی که نوجوان دوازده سیزده ساله ای بود، او را به دنبال دیگران فرستادند. چهل نفر از بزرگان قریش و بنی هاشم و سران قوم را جمع کردند. شام هم به اینها دادند و شام هم شیربرنج بوده است و بعد از شام در اول اقراری از اینها گرفتند. به آنها گفتند مردم من چگونه آدمی هستم؟! همه گفتند: تو با صفا و با صمیمیت و با صداقت و با عقل و درایت و به عبارت دیگر یک انسان کامل هستی! گفت: اگر من به شما بگویم پشت این کوه یک لشکر مجهز می خواهد به شما حمله کند، آیا تهیاً پیدا می کنید یا نه؟! همه گفتند آری. فرمودند: اگر چنین است، من از طرف خدا رسول الله هستم و اگر سعادت می خواهید و اینکه آقای دنیا و آخرت باشید، پس بگویید: «لا اله الا الله». بعد هم بلافاصله فرمودند: هرکسی که این کلمه را بگوید و هرکه اول مسلمان شود، بعد از من خلیفه است و امام بعد از من است و بعد از من همه کاره است.

امیرالمؤمنین بلند شدند و فرمودند: «لا اله الا الله». پیغمبر فرمودند: بنشین. دوباره تبلیغ کردند. این جملاتی که می گویم از شیعه نقل نمی کنم و همه از سنی هاست. سیره حلبی و ابن هشام این را دارد و در شرح ابن ابی الحدید معتزلی هست و تاریخ طبری هم دارد. بار دوم پیغمبر اکرم منبر رفتند و تکرار کردند و فرمودند: ای مردم! اگر می خواهید آقای دنیا و آخرت شوید، بگویید: «لا اله الا الله». دوباره امیرالمؤمنین «سلام الله علیه» بلند شده و فرمودند: «لا اله الا الله». پیغمبر فرمودند: بنشین. بار سوم تکرار شد و دوباره پیغمبر اکرم همان منبر را تکرار کردند و کسی جواب نداد به جز امیرالمؤمنین علی «ع» و پیغمبر اکرم اقرار کردند و فرمودند من از طرف خدا پیامبرم و این هم از طرف خدا وصی و خلیفه من است و همه کاره من بعد از من علی است. جلسه تمام شد.

اینها خیال می کردند که پیغمبر اکرم «ص» جدی نمی گیرد، اما کم کم دیدند که پیغمبر اکرم جدی گرفته است و حس کردند یک تهدید برای آنها پیدا شده است. خودشان و بت و ریاستشان در مخاطره افتاده است. لذا اول کارشان تطمیع پیغمبر اکرم «ص» به توسط حضرت ابی طالب بود. حضرت ابی طالب را فرستادند و گفتند بیا دست از کارت بردار. اگر ریاست می خواهی می نویسیم و در خانه خدا آویزان می کنیم که رئیس کل ما تو باش. اگر زن می خواهی، بهترین زن ها را برایت می گیریم و اگر مال می خواهی تو را اول متمول حجاز می کنیم، پس دست از این کار بردار. حضرت ابی طالب می دانستند که پیغام مزخرفی است، اما پیغام را به پیغمبر اکرم «ص» گفتند و جواب می خواستند. پیغمبر اکرم فرمودند اگر خورشید را در کف دست راست من و ماه را در کف دست چپ من بگذارید، من قبول ندارم و حرف شما را نمی شنوم و اگر می خواهید آقای دنیا و آخرت باشید، بگویید: «لا اله الا الله». آنها دیدند تطمیع فایده ندارد. اینها همه معجزه است. یعنی همین طور که «وَالْتَجَمَ إِذَا هَوَى، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى» یک معجزه است، این نیز معجزه بعد از معجزه است. وقتی دیدند فایده ندارد، و از آن طرف هم نمی توانستند پیغمبر اکرم را از بین ببرند؛ زیرا هم حضرت ابی طالب طرفدار بود و هم قریش و بنی هاشم، تا این اندازه حاضر نبود که پیغمبر اکرم را از بین ببرند، لذا بچه ها و اراذل و اوباش را سر کار کردند که پیغمبر اکرم کار خودش را نکند.

وقتی پیغمبر اکرم از خانه بیرون می آمد، این بچه ها و اراذل و اوباش مهیا بودند و پیغمبر اکرم را سنگ باران می کردند. البته دستور داشتند سنگ ها را به بدن پیغمبر اکرم نزنند، بلکه به ساق یا بزند که هم خیلی درد بیاید و هم کشنده نباشد. پیغمبر اکرم گاهی فرار می کردند و به مسجد می آمدند و بعد که اراذل و اوباش می رفتند به خانه می آمدند. گاهی هم به خانه می رفتند و آنها خانه را سنگ باران می کردند. که حضرت خدیجه پیغمبر اکرم را در اطاق می کردند و خودشان در اطاق می ایستادند و پشت به سنگ ها و رو به پیغمبر اکرم می کردند. گاهی هم پیغمبر اکرم به بیابان ها فرار می کردند. لذا به حضرت خدیجه خبر می دادند که پیغمبر را سنگ باران کردند و ایشان فرار کردند. لذا حضرت خدیجه با امیرالمؤمنین آب و نانی برمی داشتند و به بیابان

می‌رفتند و این طرف و آن طرف را می‌گشتند و بالاخره پیغمبر اکرم را در جایی پیدا می‌کردند. امیرالمؤمنین «ع» در نهج البلاغه می‌فرماید که خون از پای مبارک پیغمبر می‌ریخت، اما زمزمه داشت و زمزمه این بود که «اللهم اهد قومی فاتهم لایعلمون»، خدایا! اگر می‌خواهی دل من خوش شود، توفیق هدایت به اینها بده، اینها نمی‌فهمند و عناد و لجاج و صفات رذیله نمی‌گذارد از من متابعت کنند، خدایا! به آنها توفیق بده و نجاتشان بده و عذابشان نکن.

آیات آخر سوره توبه آیات عجیبی است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» [۳]

پیغمبر از جنس خودتان آمده است. شما چقدر آلوده بودید، این پیغمبر از همین محیط آلوده آمده و صفتش اینست که «عَزِيزٌ عَلَيْهِ» خیلی دلش برای شما می‌تپد و «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» خیلی مشتاق به اینست که شما آدم شوید. خیلی مشتاق است که شما دست از کارهای زشتتان بردارید. به افرادی هم که مسلمان هستند رحمت و ارادت خاص و به قول بزرگان رحمت رحیمیت دارد. برای شما دلش می‌تپد و آن مظهر رحمانیت است و برای مؤمنین لطف خاصی دارد و آن مظهر رحیمیت است. این نیز یک معجزه نظیر آن معجزه است. این چندین هزار معجزه‌ای که برای پیغمبر اکرم نقل کرده‌اند، این بهترین معجزه‌هاست.

گرچه اهل تاریخ خیلی روی آن پافشاری نکرده‌اند، اما این معجزه‌ها خیلی بالاست و افتخار برای ما و افتخار برای اسلام عزیز است. چیزی که باید توجه داشته باشیم، اینست که پیغمبر اکرم از وقتی که مبعوث به رسالت شدند تا وقتی که شهید شدند، در این ۲۳ سال، به این ولایت فوق العاده اهمیت می‌دادند. از نماز بالاتر و از زکات بالاتر و از حج بالاتر و از همه چیز بالاتر در نزد پیغمبر اکرم، ولایت و تبلیغ ولایت بود. از همین جهت نیز از نظر سنی‌ها اگر روایات مربوط به ولایت را جمع کنیم، چندین جلد می‌شود. الحمدلله ما شیعیان در این باره کار کرده‌ایم، البته قدیمی‌ها کار کرده‌اند و ما خیلی کار نکرده‌ایم. نظیر عبا و احقاق الحق خیلی برای شیعه کار شده و کتاب‌های مربوط به ولایت زیاد است، اما این را بدانید که سنی‌ها روایات مربوط به ولایت را زیاد نقل کرده‌اند. گفتم اگر در صحاح سته روایات مربوط به ولایت را جمع کنیم، سه چهار جلد کتاب می‌شود.

مثلاً راجع به حضرت ولی عصر «ارواح‌نفاذ» سه چهار هزار روایت از سنی‌ها نقل شده است. معلوم است که وقتی راجع به حضرت ولی عصر روایت از پیغمبر باشد، آنگاه دوازده امام اثبات می‌شود از امیرالمؤمنین تا امام دوازدهم اثبات می‌شود و سه چهار هزار روایت راجع به ولایت و راجع به امامت امام دوازدهم و خصوصیات امام دوازدهم و غیبت ایشان و اینکه روزی ظاهر می‌شود و عالم را گلستان می‌کند و آن ظهور ایشان و جهانی شدن اسلام عزیز و آن نعمت‌های فوق العاده در زمان رجعت را سنی‌ها نقل کردند معنایش اینست که پیغمبر اکرم در این ۲۳ سال راجع به ولایت فوق العاده صحبت می‌کردند. از جمله روایاتی که همه می‌گویند تواتر لفظی دارد و تواتر لفظی آن را نه تنها شیعیان، بلکه سنی‌ها نیز قبول دارند و آن روایت ثقلین است.

از همان وقتی که پیغمبر اکرم مبعوث به رسالت شد در هر فرصتی می‌فرمودند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا أَنْ تَمْسَكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِرَّتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي فَأَتْهُمَا لَنْ يَقْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» [۴]

ای مردم من پیغمبرم و مبعوث به رسالت شده‌ام و تبلغ من دو چیز است؛ یکی قرآن و دیگری ولایت. قرآن منهای ولایت رستگاری ندارد و ولایت منهای قرآن رستگاری ندارد و این دو باید دوش به دوش یکدیگر باشند تا روز قیامت و الا ضلالت است. «ما أَنْ تَمْسَكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا» یعنی اگر یکی از اینها شد، ضلالت و بدبختی و گمراهی است. قرآن، عترت، قرآن و قرآن، علی و علی، قرآن.

پیغمبر اکرم روی این خیلی پافشاری داشتند. گفتم چندین هزار روایت از سنی راجع به ولایت است و من جمله این روایت ثقلین است و من جمله سه چهار هزار روایت مربوط به حضرت ولی عصر و خصوصیات حضرت ولی عصر است و آن سه چهار هزار روایت خواه ناخواه مرام شیعه را اثبات می‌کند و دوازده امام را اثبات می‌کند که همه اینها را پیغمبر اکرم در این بیست و سه سال فرموده است. اما حیف که سقیفه بنی ساعده آمد و حدیث ثقلین را زیر پا گذاشت و خاک به سر همه مسلمان‌ها کرد که ما الان این بدبختی را داریم. اگر به راستی با هم متحد و برادر بودیم و اگر به راستی صد درصد به روایت ثقلین عمل می‌شد، قطعاً همین‌طور که پیغمبر اکرم در روز اول فرمودند: می‌خواهید آقای دنیا و آخرت شوید، قطعاً الان آقای دنیا و آخرت بودیم.

یک جمله بگویم و آن اینست که بالاخره چنین خواهد شد. روزی حضرت ولی عصر می‌آید، البته با معجزه و خرق عادت، به یک شبانه روز مسلط بر جهان می‌شود و به شش شبانه روز مستقر در جهان می‌شود. اما بعد از آن معجزه نیست و خرق عادت نیست، بلکه بعد از آن عمل به روایت ثقلین است و بعد از آن عمل به قرآن است. در آن زمان یک زندگی برای دنیا پیدا می‌شود، زندگی منهای فقر و اختلاف و زندگی منهای مرض و زندگی منهای دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی و بالاخره یک زندگی بهشتی چندین میلیون سال است. یعنی از زمان حضرت آدم تا زمان حضور حضرت ولی عصر یک مقدمه است و ذی المقدمه بعد است و الا لغویت در جعل لازم می‌آید. اینکه پیغمبر اکرم می‌فرمودند: می‌خواهید آقای دنیا و آخرت شوید، به راستی بگویید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و آیا می‌خواهید ضلالت نداشته باشید، به راستی قرآن، ولایت و ولایت، قرآن. اگر سقیفه بنی ساعده جلو نیامده بود و به راستی قرآن ولایت را پیدا کرده بود و ولایت قرآن را ترویج داده بود، ما همه الان آقا بودیم.

[۱]. نجم، ۱-۲: «سوگند به اختر [قرآن] چون فرود می‌آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده».

[۲]. مزمل، ۱-۲: «ای جامه به خویشتن فروپيچیده، به پا خیز شب را مگر اندکی».

[۳]. توبه، ۱۲۸: «قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و

نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است»
[۴]. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.